

# کاستر اتویبی

امیر خالق



هزار و سیصد و هشتاد و هشت

کاستراتویی

امیر خالقی

## کاستراتویی

مجموعه شعر

خالقی / امیر / ۱۳۶۱

طرح جلد: امیر خالقی

چاپ اول: فروردین ۱۳۸۸

نشر الکترونیک سایت ادبی عروض

تمام حقوق این اثر برای مؤلف محفوظ است

شماره‌ی کتاب: ( ۲۳ )

صندوق پستی: [Info@Arooz.com](mailto:Info@Arooz.com)

[WWW.AROOZ.COM](http://WWW.AROOZ.COM)

صندوق پستی مؤلف: [magemohem@gmail.com](mailto:magemohem@gmail.com)

وبگاه مؤلف: [www.bekhon.blogfa.com](http://www.bekhon.blogfa.com)



تقدیم به تمام کاستراتوئی‌های تاریخ مسیحیت  
تمام پسرکان نوجوانی که برای حفظ  
صدایشان در خدمت کلیسا از  
قدرت جنسی خود  
محروم می‌شدند



خودم را روی میز ول می‌کنم

نه متشنج‌ام، نه عصبی

روی اعصاب اعتماد پا می‌گذارم

پافشاری می‌کند پا، فشارهای پا...

و صدایی که مرا به سمت ویلچر می‌خواند

می‌خواهم کمی اعتماد کنم

به دست‌هایی که به سوی‌ام دراز است

آینه... نه!

شاید بتوانی تکه‌ای سالم از پوستم را بیابی برای ساندویچات

فوت فتیش

ویلچر توی خمیازه‌اش لو دادت

مست بود و چشمانش را با پشت پاهام می‌مالید

"تو اونا رو دزدیدی"

اونا پایه بودن

و من می‌تونست مسلط‌تر سرم را توی حلقه‌های دار پرت کنم

.

.

چشمم را می‌بندم

دستم می‌اندازد

و کلمه‌ای کنار چشم‌ام بر گونه به دار می‌کشد خود را

خنده‌هایی که دوست دارم‌شان

دستم می‌اندازند و من پافشاری می‌کنم

خنده‌هایش را دوست دارم

بگذار کمی اعتماد کنم



موج بی زبان

فراری از صحنه‌ی سقوط باران

مستِ لیس بازی با هوا، به لب‌های آهنین که می‌خورد

می‌لرزد تورِ دامن دریاچه‌ی بی‌بهار من

ماه ابرو به هم می‌کشد

با پنجره‌ای داغ در سینه / کلاه آهنین‌ای که پیاده شد از سرم

دیگر سواره بودم... برانکار

زبان می‌ریزی

دستم می‌اندازی

و من تو را به یک فنجان قهوه دعوت می‌کنم

با نت‌های سیاه بخت استخوان‌های پام

که در هر گام

ویلچر صدایم می زند

.

گوشت‌های بی موی خوک حرامم

ربطی به روابط حروف این تقویم ندارد

چنگ با ماهیچه‌های دوقلوی زمخت

پیانوی دنده‌های کرک دار لطیف

و سیب‌های سفت سیلو / با هایلایت جوگندمی دنده‌ها

نزدیکی‌های حفره‌ای که به مادرم می رسید

هس هس آرشه... نت‌های سکوت

خوابیده‌ای روبرویم... بلند شو / از مرده شورخانه می ترسم

جیغ‌ام... گوشماهی از دیواره‌ی بیمارستان می آورد

بیا برای پاسارگاد تیوپ بی اندازیم...

.

شکر می خورم

سیگارهای قلبی هاوانا

در قهقهه‌ی سکوت صندلی‌ها

با قهوه‌ای کافی شاپ برادر می شوم

به پرده‌ی مه کف فنجانم فوت می‌کنم

- سلام... کجای فالم لمیده بودی؟

و قصه می‌بافتی

تا آنقدر کلفت، که رستم هم جواب سلام‌مان را نداد

و سهرابِ آغوشم در این زمستان عرق انداخت





نامم، حرف اول دنیاست

که می خندد... روی استوای فقرات

.

گودتر از چاه‌های گوگردی بر سطح منقلب سیاره‌ی وجود

مسافر کوچولوی صافی‌های حرافخانه‌ی حقیقت / در نحوه‌ی صرفم

یا بسته‌ای بی‌نشان... با پتانسیل حذف پست‌خانه‌ی پراک

.

- بازم کن!

.

توی بازی‌های زبانی

چشمانی بسته در بوی سوخته‌ی پوست

طعم گس خیس کردن تمبر

در پست‌خانه‌ی یخزده‌ی بهمن

جای چکمه‌های ریلِ ابطال پست، روی کلاوی‌های قفسه‌ی سینه

بازم کن

توی بازی‌های زبانی با پوکه... سوت

پتو روی مان می کشدیم

کبک خسته از شکار / مقاومت از دیدگاه فرار

جایی توی کتاب زیست یا علوم

جوهره‌ی حروف در عرق زیر بغلم، از این دنده به آن دنده چرخید

هنوز نیازی به خودتراش نمی دیدم

کنار مبحث توارث

سردی لوله‌ی هفت تیری بر شقیقه‌ام خزید

هوای بیرون سرد بود

و سفره‌ی تخیل مان

گاهی به اجاق خشمی نیاز داشت

از ترسِ خورده شدن... خوردم در دیوار

جایی چسبیده توی دراز روده‌ی خمیازه‌ی جهان

نیازی به خود تراش نمی‌دیدم

چون هیچ شناسنامه‌ای را با خطوط نسبی مداد نمی‌نویسند

به قطعیت خود کارِ سرخ

خوایدم

با تمام کتاب‌های زیست و علوم



چشمان سیاهم را باریک می کند  
بارش واحدهایی کوچک و متناوب کلماتی سپید  
و تو از روی بخاری  
مرا به فردای خفته در عابر بانک‌ها می خوانی  
آنقدرها پیچیده نیست، تکلم به زبان red horse  
خیانت‌های متعارف  
و تعاریف تعارفی از تفاهم و سرعت  
و حدانیتی که دست به انتحار می زد  
در طول و عرض جغرافیای تقدس‌ای سرطانی  
با نُک‌های قهوه‌ای بیرون زده از شکاف کتاب

می بوسم

می لاسم

می سازم با مخدرهای تکراری

چشمان سیاهم را باریک می کند  
در نحوه‌ی شدت دادن به آب از شیلنگ می نگرم

باید فشار را زیاد کرد

چشمان مطرودم را پس می فرستم جایی در ۵ سالگی

درب‌های نیمه‌باز

و هیجانی گنک از سوختن با سر سیگار فروید

باید فشار را زیاد کرد

آویزون می شوم...-شاید هم سایتی دیگر-

نه ... این طناب‌ها مرا تاب نمی آورد

ولم کن لعنتی تا خلاص شود این سطر

قبل از کلمه گی

حروفش به تظاهراتی در زبانی سرخ انتحار کردند



صدای مغرور ترومپت‌ها

در برف منزوی بیمارستان

کاغذ گذاشته به روی مسخره‌گی انسان / های لایت می‌زند

خط روی خط .... می‌اندازد مان

تصویر ترسیده‌ای از فرزندانم

یخ می‌کند کف... پا... دست

.

.

نقل قولات از مارکس بود: "دین، تریاک توده‌هاست"

شش‌های جام پر و خالی می‌شد

و من از توده‌ای تریاکی می‌گفتم که سرطان ماست

آنا (نقطه) نبودی (نقطه) رفیق...

و تلگراف‌های طولانی و بی‌جواب دودِ سیگار

صدای منزوی و بد بوی موزایک‌ها، می‌گفتند زمان جنگ توی همین ساختمان پس افتاده‌ام / از  
هوایمایی که هایلایت می‌خورد زیر سایه‌اش جای شلاق‌های بابا / افتاده کوچکترش روی شکمم /  
می‌گفت ماه گرفته گی است / **شاید عهد نامه منع تولید سلاح های کشتار جمعی توسط**  
**خانه ی ما هنوز امضا نشده بود!** / باز گشته‌ام اینجا... پس از ۲۷ سال / حالا آسایشگاهی شده با  
پارکینگی شلوغ از ویلچر / و زنگ‌های هواخوری محصور به تور و نرده

صدای زنگ زده‌ی بی‌تفریح

و جیغ حس‌هایی مرده

از پشت آجرهای سرخ مدرسه‌ای در این حوالی

چشم‌هایم را پس می‌فرستم به ده سالگی

به قد همه‌ی کشاورزان داس کشیدم روی نیمکت‌ها

و چقدر دار کشیدم خودم را به سکوت

دستان بور بغل دستی

در تنفس‌هایی که آنفولانزای "بودن" را پخش می‌کرد

چه بازی‌هایی که باید برای اختراع می‌کردم

دست روی دست دوختنمان

به همدستی در پست بمب‌های دست‌ساز

آنا (نقطه) کبوتر (نقطه) ساعت ۶ (نقطه) بندر عباس...

قراری در ایستگاه قطار ... سیگارم را نیمه‌کاره می‌دزد





## Kill me in WC

Hacking your face / in memory my notebook  
In hiring hall  
I can lovely man / by your poor/ in outworld  
in may hand restrictive  
A flash of water on the cymar  
mab ...mar in morning  
kiss me in lich gate  
abnormal end in W.C

می تراشم صورتت را / در حافظه‌ی دفترم  
در آژانس کاریابی  
من می توانم مرد دوست داشتنی باشم / با فقر تو / در جهان تنانه  
در دستانم داروهای پیشگیری  
و آب پاشی روی لباس زیر زنانه  
لباس ژولیده... آسیب در صبح  
مرا ببوس در راهرو\*  
پایانی غیر عادی در مستراح

\* (lich gate) گورستان کلیسا که مرده را در آن می گذاشتند تا کشیش بیاید



۱۸ ساله که توی ۱۰ سالگی ام جامونده ام

من یک کار بد کردم:

پنجره رو بستم تا باد تقویم رومیزی ام و ورق نزنه

بعد سر از سطرهای کتابها که برداشتم

دختری تکیه داده به جاذبه زمین و قاعده تعادل و هزار جور  $X, Y$

سینی رو از زیر سینه هاش با یغهای باز تعارف می کرد

من فقط توی خمیازه های چشم های بی عینکم

یادمه سیگاری توی یقه اش خاموش کردم

و سرمو انداختم رو کتاب

جیغ های زرد برگ های باغ تقویم رو پهن کرد کف اتاق

خواستم جمع شون کنم که ۱۸ تا فروردین و گم کردم توی ۱۰ آذر

میدون انقلاب و استفراغ کتاب و... هی دور خودمون چرخیدیم و چرخیدیم...

حالا ۱۸ ساله که توی ۱۰ سالگی ایم از زیست گیاهی پا پیش نگذاشته‌ام

هاگ‌های خفته‌ای سطر م را به کدام باد بسپارم؟

که با تقویم رومیزی‌ام لب به لب نشود

از شهر می ترسم... از ۱۸ سال تنهایی...

پیاده‌روهای شلوغ گم‌ام می‌کنه... می ترسم... سرده



روی سرکش کدام کلمه عطسه‌ات پاگیر شد  
که از دماغ خود کارم بند نمی‌آی  
از هم خوابی بی‌خوابی و سیگار  
لای رمان‌های نیمه خوانده تخم گذاشته بسته‌های خالی قرص  
که کوچه به حریم کفش‌هایم تجاوز کرد  
در لباس کردی رختخواب  
کارتن و خاله‌بازی‌های یخ‌زده‌مان در ۳۰ سالگی  
زیر پل سید خندان / حلب آتش... اسفندم را به زیر خاکستر می‌کرد

پشت میزش نشسته و با چشم پف کرده‌اش  
می‌خواهد توی طعم لباس‌های زیر دهانم  
پای تورهای سرخی را وسط بکشد  
سرسختانه سرکارش می‌گذارم

از سر خط... قرص... شربت... قرص...

می خواهد با همراهی ام صحبت کند

شکاف های در

جوراب های توری مادر

شکاف های در

گل های خود سانسوری روی سنسورهای نبض می زند

لباس های زیرت به رویم می کشد

بالا می آورم

سرخ... تورهای سرخ... لعنت به قفس سرخ

بالا می آورم

آمیب های خسته ام را که با پای بیرونی سطر

در قراری با ویلچرم

همیشه زودها را پای سیگار به تیر می کشد

شهریور مرده یک وری افتاده پایت

کلمه... کلمه... کلمه از روی صحرای ساقها جاروبشان کردم

ژیلت

و عمق چاه

که سهیم شعرهایم را عقیم کرد

.

کبوتران دف به دست

دستار گوشم را از هوش می دزدند

سعی می کنم بگم بگزد چشمانت را و عق بزنی

تنهایم بگذاری در گذاره های منجمد

زخم های من کهنه تر از این سطرهاست

که به گلات آبی تازه بپاشد

دور گیر است و ناجور پاگیرت می کند

- بس کن...

اس ام اس های باز نشده بسیاری کنار گوشی چشمک می زند

خودم را به دوساقتها می زنم

کدام کوچه چپ کرد بچه گی ام را...



از پج‌ره به محل رام کردن اسب‌ها می‌نگرم

با دیواره‌هایی چوبی

که غروب آخر رفتن را هنوز به چهره دارد

خانه‌ای با حمامی بی‌اندازه مسخره بزرگ

قدرت خاصی در رام کردن دارم/ با این اس ام اس‌ها

و رگ‌هایی که خوابم را با سر انگشتان داغ می‌لرزاند

لب‌هایی بی‌اندازه خیس و لزج

قدرتمندم اما پشت زره این اس ام اس

روی هس هس شیشه‌های خالی

پایپ و فندک پُر پادگان

دیوارهای شب نوشته‌ام که خم می‌آورد روی تختمان

کمی کنار عکست خاک می‌نشیند

به شکل نوار مشکلی و مایل

.

.

به پارک دانشجویی روم

برگردد و دنبال موضوع دیگری برای قصه‌هاش





اتاقی از آن من، که مجال رفتنم نمی‌دهد

بلیط‌های بازنده‌ی دنیا

دست به دست، هوسم را

به کجای داخوئوی بودنات دخول کنم؟

.

.

پل از روی تراس

ترسیده شرتم را آویزان بر طناب

می‌رود قهوه‌ای دم‌م کند

پاشدم بر صورت فالگیرهای پارک ملت مشهد

دست به سینه... دولا

رو به تمامی حماقت‌های طلایی آدم

- آقا سلام

چشمان مادرم خیس می‌شود

می‌خواهم کنال را عوض کنم

خودتان را سفت بگیرید برای ما

.

.

نه چکش ... نه داس

تابِ زدنِ خوشه‌های خشم مرا ندارد

بک می‌زنم به تقویم الکلی فاکنر

.

.

- هوی ... این سطرها اسم دارند یارو...

اینگونه روی میزت پر تش نکن

میزنم / پائین تر / سوئیچ کناره سامسونت را

و اتاقت پر می‌شود از گل‌های موسی سوز

این شعرها را هم می‌گذارم همین جا

توی سطل آشغال توالت اداره ارشاد

روی واژه‌ی اسلام

لام تا کام / کلام / سر به سر ساطور سوغات می برند

جمل های صلواتی ایران ایر

باید کلی کلیه هدیه کنیم که شاید چه می دانم فردا...

اتاقی از آن من

که آنم را جایی روی بمبها جا گذاشته ام

**باشاسین آنا! چوخ ممنون**

که بین مین و ماندن

تقویم مادرم شد



می خواندم خنده‌های خالی خاک

از شیارهای دست گورکن

در بازی زبانی‌ای که زبان درازم می‌کرد

و تپه‌ی سبز نشده زیر لرزش زوزه‌های من تنها

خشک شد بی سوتین

ریخت از پشت رخنه‌ی دیوار

.

این نقاشی را از جایی توی جیب‌های همکلاسی‌ام برداشتم

قبل از اینکه تنگ کهنه شراب را سر جایش بگذارم

یک لنگ پا تا کجاها‌ی ویلچر چریدم

با دستانی بی‌اندازه خیس

و چشمانی تابیده در قفسه‌ها و نرده‌ها

عُق می‌زنم توی دود سیگارت

از شیشه‌ی ماشینی که جام‌های زیادی را با سرعت جا می‌گذارد

روی خط‌کشی خیابان شریعتی

جای خالی کدام دندان را پر کنم زمین؟

با حدسی بی‌اندازه خطی

روی پدیدار سیسنوسی سینه‌ام

و ثانیه‌هایی که از پیراهن چاک چاکم می‌چکد



اگر روی انگشتان پایایستی

می توانی از پشت تل قوطی آجگو و ته سیگار

سروهایی را بینی که بی شرمی کلبه‌ام را می‌نگرند

پیپام را زیر لب می‌گذارم

چه سیاهی‌هایی را برد وقتی عوض شدن از منم می‌گذشت

کفن به زیر سفیدهای چشم و مو

در نقش سیاهی لشکر

.

رو به سروستان خاوران

خمیده‌ام روی انحنای دودهای پیپ

پشت شیشه‌ای شهامت‌ام مشت‌اش باز شده

لای دندان‌های تبر

پدر

دیگر از چونان چنین شدن نیست در باور

پشت دیوارهای از باختر

دار می‌زنم ذهنم را

توی صدای بلذرهایی که تاریخ را زیر رو می‌کرد

.

آنا!

بیا برای تمام کشیش‌ها مسیح بدهیم

مریم برای سقط مسیح پول ندارد

\*141\*1#

این نام‌ها به گوش‌ی ام ربطی ندارد

گوشم را می‌گیرد جیب‌های خالی و بی‌اعتبار

باید بین تو و سیگار

دستی ببرم لای تیغ‌های کار



قل خورده‌ام توی گله‌ای غریبه از نرده

ماشین‌های نادیده چراغ سرخ

قرارمان همان پیاده‌روی خیس از ریختن آب روی‌ات

- توی جای کفش این و آن

به روی کفن گلی سکون بر گونه‌ی زمستان-

و اشک‌های پیشانی‌ام بر گرسنگی شکم این ویلچر

.

سیگاری توی رکاب اتوبوس

بار می‌کندم از ساچمه

شکاری در جنگل‌های شمالی کلمه

و چشمان آهو ایت

لغزیده به ضمانت این شعله‌ی رقصان دست به دست

می‌لیزی... روی زیپ‌های ضخیم شوار لی



من از دهانه‌ی دولول براتیگن دم می‌گیرم

داغ‌دار زرورق‌های لوله کرده‌ام

تنها لب تابم دید

بیت به بیت

تمام جاده خاکی‌های این خاک را خونیده‌ام

رنجیده از اتوبوس پیر این شهر

پدرهای جا مانده در شناسنامه

مادرهای کلافه در کلاف بافتنی شاید فردا

یک رج رو... یک رج زیر

چشمانم تصویر تازه‌ای را از پسرک همسایه می‌بافد

شاید برای طرح جلد همین کتاب

رو در رو توی کافی‌شاپ!

قرارهای غربت

در عقب‌نشینی مداوم مرزهای متوالی بکارت  
برگه‌های تقویم که هر روز مرا جلوی آینه می‌نشانند

بیخشید، چند لحظه...

.

.

باید برای شعر جدیدی گریم شوم!



تقدیم به سام کشکولی

تنها جای چند گذاره عوض شده

که در سفر چند هزار کیلومتری از سبیری تا جاسک

عرق ریخته از ریخت کارگر در جوب‌های ملا

این همان ایسم‌های وارداتی است... بایست!

رفیق / بین هوای سلام‌ها سرد است!

با چمدان دینامیت مسافر کدام داخائویی؟

به ما چه این دخالت‌ها

نگو... کفر است... سنگ می‌شوی!

مثل هزار هزار رفیق دیگر از جنس مرمر

به صف لای ران‌های خاوران

نگو... سنگ می‌شوی سار من!... کفر است

تنها جای چند گذاره عوض شده

در زبانی که بر نیمکت‌های چرک دبستان‌اش آموختیم

حذف یک (،) طعم خون می‌دهد

یار دبستانی من

بر دولولات نمانده مدلولی...



صبح آنقدر زود بود

که خورشید از تخت کوه برنخواست

.

روی سنگ دستشویی

به حماقت نیوتن می اندیشیدم

چشمانم را می مالیدم

و نگاهی به روزنامه‌های صبح که بلند بلند توی راهرو می خواندی

قبل از اینکه جای مرا روی سنگ دستشویی پر کنی

و من دست‌هایم را با جلوی زیرپوشم خشک

بوسه‌ای به یاد امضاها‌ی متوالی دفترچه عقد

- تا شب عزیزم...

معمولن هر دو درب با هم دستگیره روی چشمان خواب آلودشان می چرخانند

.

از کوچه گشتادتر

چراغ قرمز ساعت ۷ است

که به من اجازه می دهد روی پسرک گل فروش شیشه را بالا بکشم

و کمی برای تبلیغ های پشت اتوبوس شکلک در بیاورم

خوشحالم

نوبت شیفت شب من شده است

آبجو با سرکارگر

و تو باز

فردا بوی ادکلن های شیک می دهی



به خودکشی سطرها در سرم دعوت‌ام

روی درخت کتابخانه

توی خانه‌ی درختی تام سایر

رفته‌ام بالا دستی در خودم بیاندازم

بمب‌های دستی و موشک گل کرده در برف کردستان

به شکل پرچم ژاپن از زی سرش..... که بلند شد

بوی انتحار هواپیماها روی ناوهای ناودانی چشمک زنگ مدرسه

باید می‌رفتم خاکی به لباس‌هایم بسایم

از جای چکمه‌های چه کنم هنوز گمشده فعلم

.

ذن زل زده توی چشمانم

سیگاری می‌گیرانم از ابری‌های همیشه‌ی لندن

اگر بوی عرق می‌دهم / خودم را از یقه‌ی یک فراری کشیده‌ام بیرون

مشتات را که گره می‌کنی، بالا می‌بری

با موهای زیر بغلت سیخ می‌شوم

سوزن روی گرام گیریده

پاستیل ساقات دخول می‌کند به دخالت دهانم

در خلال کردن جای خالی یک دندان

پا داده‌ای

و در دایره‌ی عمل، باز پاره شده تخیل‌ام

از فاصله‌گذاری‌ها می‌آیم ..... و علائم اختصاری

.

به خودکشی سطرها در سرم می‌روم

ساده است

فرق من و ساد، باغبان پیری بود

تن به کاشت پنبه نداده‌ام

پاتیل‌های خالی سینه‌ام

تظاهر به تظاهراتی ساده در لیسیدن دارند





از استوای میز

گری اسنایدر عزیز

روی شیارهای گرام تنه‌ی درختان گیر کرده‌ای

من هم می‌دانم

برای جنوب داغ لب بازی پاهای مان

و سرمای چهرهای قهوه به دست شمالی

درخت‌ها سوخته، روی عطر دم روباه

توی زوزه‌ی اره‌برقی زمان

تا این سوپ آنقدر داغ شود

که زبان خسته از انگشت‌نگاری سیانور، بی‌نتیجه حلقه شود در مجاری تنفسی

مثل روزنامه‌ی روی صورت بابابزرگ

تجمع کم جمعیت مردان از مو نازک‌تر سینه بایستند در افق ساکن

دست پخت تو بود این عجوزه‌ی حاشیه‌ی هامون



پرنده‌های مهاجرِ شعر من

سعی می‌کنند فضله‌شون رو

روی عینک دودی کت و شلواری‌های ایستاده کنار ماشین‌های دراز و مشکی بریزن

روی عینک محافظانِ کجالات که سیم‌های فرفری رفته تو گوش‌هاشون

تا شاید اونا بدونن چی توی دل این پرنده‌هاست

تو که کری ، کوری...

از این قلم:

سکوی سکوت / مجموعه شعر / نشر جنبش کارگران اندیشه / آنکارا / ۱۳۸۶